

# دیالکتیکِ رابطه‌ی تضادها و مقوله‌ی «اسلام سیاسی»!

مقاله‌ی شماره ۱۸ / ۱۳۹۸  
(۲۴ شهریور ۱۳۹۸ - ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۹)

فیلسوف مارکسیست آلمانی، هانس هینس هولس، در بررسی یک قصیده از مائوتسه تنگ درباره‌ی بیدار شدن درخت گیلاس از خواب زمستانی، نحوه‌ی بروز اندیشه مائو را نشان می‌دهد. اندیشه طرح شده در قصیده را هولس «نگرش درک شده، تعریفی زائیده از نگرش درک شده» می‌نامد و می‌گوید که «این دو [تعریف و نگرش، نگرش زاینده‌ی تعریف] در وحدت هستند، غیرقابل جدا ساختن از هم هستند».

سخن هولس را در ارتباط با بهم تنیدگی تضادها، احسان طبری «روندی» می‌نامد که در آن «ماهیت (پدیده) .. بروز می‌کند» (پیام طبری درباره‌ی تضاد و اشکال آن، در توده‌ای ها <http://tudehiha.org/fa/9443>). از دید طبری، بهم تنیدگی مورد نظر هولس در رابطه (و جدل) تضادها تنها در برداشت این رابطه به صورت روندی یکپارچه قابل درک است. یکپارچگی‌ای که در طول زمان و به دنبال جدل میان آن‌ها، تغییر می‌یابد تا «ماهیت» (مضمون) نو پدیدار گردد. هولس این روند را در قصیده‌ی مائوتسه تنگ برجسته می‌سازد و ویژگی خاص آن را که در ارتباط قرار دارد با زبان چینی توصیف می‌کند و می‌گوید این ویژگی ناشی از «تکیه آن به متضادها است، که در یک تضاد اصلی تبلور می‌یابد ..».

هولس می‌نویسد: در ترسیم درخت گیلاس [در پایان خواب] زمستانی در قصیده، درک می‌شود که «آینده دور نیست، در بود اکنون تظاهر می‌کند؛ این یکی، دیگر همان خودش نیست، دیگری در آن زندگی می‌کند و آن را تغییر می‌دهد؛ کرک‌های سفید که در آسمان سرگردانند، می‌توانند برف باشند و یا کرک‌گل؛ پانفشاریم که چیزها، آن چیزی هستند که می‌نمایند؛ تغییر آن‌ها در بودشان ریشه دارد، آن‌ها تضاد

را در درون خود حمل می کنند.»

در نامه به یک رفیق، به مخاطب توصیه کردم، از کتاب تاریخ و دیالکتیک، اثر مارکسیست آلمانی لئو کفلر که در توده‌ای‌ها انتشار یافته است، بخش دوم (و همچنین هفتم و هشتم) را درباره‌ی منطق دیالکتیکی مطالعه کند. مطالعه‌ای که هر بارش به انسان سویه‌ای نو را نشان می‌دهد که در مراجعه مجدد دیدم و انگار باری دیگر از زیر رنگین‌کمانی گذشتم.

لئو کفلر در بخش توصیف بر هر دو پایه، به سخنی دیگر، با توجه به دو سوی تضاد که توجهی ظریف و بغرنج است و کفلر به منظور نشان دادن بغرنجی آن، پای فردریش هگل، کاشف اندیشه‌ی دیالکتیکی را به میان می‌کشد، تا بغرنجی‌ای را که او هم نتوانست حل کند قابل شناخت سازد، می‌نویسد، تضادی که هگل قادر به حل آن در اندیشه‌ی دیالکتیکی خود نشد و پاسخ به آن، به گام سترک دوران ساز غولانی از زمره‌ی مارکس و انگلس نیاز بود، به توضیح منطق دیالکتیکی می‌پردازد. کفلر همانجا و با تکیه به اندیشه غولان، منطق دیالکتیکی را انطباق و وحدت میان «اسلوب» شناخت و مضمون «واقعیت- حقیقت» می‌داند و می‌نویسد تنها با پایبندی به دیالکتیک ماتریالیستی است که «وحدت ریشه‌علی و واقعیت- حقیقت و اسلوب شناخت آن، یعنی وحدت میان هستی و آگاهی» [میان عین و ذهن، میان ساختار عینیت و شناخت ساختار و کارکرد عینیت در ذهن و اندیشه‌ی انسان] قابل درک می‌گردد. . . و در ارتباط با بحث کنونی میان توده‌ای‌ها اضافه می‌کند: «در آینده دیگر هیچ توصیفی درباره‌ی کاتگوری [مقوله]‌های دیالکتیکی مجاز نخواهد بود که تنها از «یا» برپایه عملکرد اندیشه و «یا» برپایه ساختار هستی قرار داده شود، بلکه باید توصیف همیشه هر دو جانب آن‌ها را پایه و اساس ارزیابی خود قرار دهد.»

اضافه نمودن این سطور به مضمون نامه‌ی ارسال شده خطاب به یک رفیق توده‌ای از این رو ضروری شد، زیرا رفقای جوانی که به رهبری حزب و به ویژه به زنده یاد احسان طبری خرده می‌گیرند که گویا به حاکمان «امتیاز بی‌جهت ایدئولوژیک» داده است، شایسته است مبحث «وحدت میان هستی و آگاهی» را باری دیگر مطالعه بکنند و روند «هستی» را در شرایط مشخص تاریخی مورد توجه قرار دهند. «اگر روزی از تبعید

اندیشه‌هایم باز گرم ...» (ا ط، هدید، سروده ی زندان)، و راه باریکه گفتگو دوباره برقرار گردد، تبادل اندیشه ...\*

### «اسلام سیاسی» ایدئولوژی طبقاتی حاکمان

آموخته ام که بحث انتزاعی تئوریک، که ضروری است تا حتی المقدور بیش‌ترین ابعاد موضوع بررسی را طرح کند، تنها آن زمان که با بررسی موضوع مشخصی در ارتباط قرار می‌گیرد، درک می‌شود و در خاطر جا بازمی‌کند و ماندگار می‌گردد. از این رو مناسب می‌دانم در این سطور به بررسی دیالکتیکی اندیشه‌ای بپردازم که رفیق عزیز شبگیر حسینی بارها با کاتگوری «اسلام سیاسی» مطرح و به آن پرداخته است. برای نمونه در مقاله ی وحدت اندیشه و اسلوب تحلیلی حزب توده ی ایران درباره ی «جمهوری اسلامی» از بهمن ۵۷ تا کنون. این بررسی در مقاله در ارتباط با «پدیده ای به نام اسلام سیاسی» مورد بررسی قرار گرفته است.

در بررسی در مقاله در نویدنو، تعریف جامعی از «اسلام سیاسی» ارائه نمی‌شود. به متفاوت بودن مضمون این مقوله در «مفهوم مدرن آن» و «در صدر اسلام» اشاره می‌شود که نیم‌نگاهی است به تاریخ ماتریالیستی جامعه «اسلامی»، ولی نمی‌توان آن را تعریفی همه جانبه از «اسلام سیاسی» ارزیابی نمود، سی سال پس از آن که این مفهوم دیگر «نوپدید» نیست که در مقاله در ارتباط با «مفهوم مدرن آن» در زمان انقلاب بهمن ۵۷ (ص ۷) اشاره می‌شود.

پدیده ی «اسلام سیاسی»، ایدئولوژی کنونی ارتجاع مذهبی از جمله در ایران است. ایدئولوژی طبقات حاکم است برای حفظ سلطه ی طبقاتی خود. ابزار تحمیل ایدئولوژی طبقات حاکم برای حفظ نظام سرمایه داری به مردم میهن ماست. انباشت سود و سرمایه در دست سلب مالکیت کنندگان از مردم میهن ما در شرایط کنونی، جز در کارکرد بهم پیوسته و توأمان این دو عنصر ممکن نیست. جز در وحدت کارکرد ایدئولوژی طبقات حاکم با زیربنای سرمایه داری وابسته به اقتصاد امپریالیستی ممکن نیست. این دو عنصر جز جدایی ناپذیر در «واقعیت-حقیقت» هستی اقتصادی-اجتماعی در ایران کنونی هستند. این دو وحدتی مضمونی و شکلی دارا هستند. وحدت در ساختار و کارکرد دارا هستند.

در مقاله ی انتشار یافته در نویدنو بررسی پدیده ی «اسلام سیاسی» در روند تاریخی رشد و تغییرات وحدت ایدئولوژی و ساختار نظام

طبقاتی مه در «صدر اسلام» و نه در «مفهوم مدرن آن»، در شرایط سرمایه داری نئولیبرال کنونی مطرح نمی شود، «تعریفی زائیده از نگرش درک شده» از شرایط حاکم بر ایران نیست، آن طور که اسلوب کارکرد تحقیقاتی در علم ماتریالیسم تاریخی خواستار آن است. این ارزیابی ولی به این معنا نیست که بررسی در مقاله بر علم ماتریالیسم تاریخی قرار ندارد. کوشش در این زمینه وجود دارد که متأسفانه ناتمام می ماند.

شناخت تضادها در پدیده و درک جدل میان آنها برای رشد پدیده، به منظور درک «کلیت» واقعیت که به قول هگل «حقیقت» است، بی تردید اجتناب ناپذیر است و گام نخست را در بررسی تحلیل گرانه تشکیل می دهد. در بررسی تاریخی باید دو عنصر زیربنا و روبنا و به ویژه رابطه ی تاریخی و تغییر یابنده میان ایدئولوژی و شرایط تاریخی حاکم بر زیربنا مورد توجه قرار گیرد، تا درک از کارکرد تضادها در پدیده ممکن گردد.

بر این پایه است که برای درک مقوله ی «اسلام سیاسی» در صدر اسلام و در دوران کنونی توجه به شرایط تاریخی حاکم بر روابط زیربنایی، روابط تولیدی در این دو دوران ضروری است. در مقاله ی پیش گفته که در نویددنو انتشار یافته است (جولای ۲۰۱۹ ...)، به این نکته توجه می شود که به نوبه خود نشان توانمندی اندیشه است. و در ارتباط با «مفهوم مدرن اسلام سیاسی» نیز به این نکته توجه داده می شود که «پیروزی انقلاب ایران اولین فرصت تاریخی بود که به اسلام سیاسی شیعی، در مفهوم مدرن خود، امکان داد تا ایده هایش را در حوزه ی اجتماعی و به شکلی وسیع اجرا نماید.» بدین ترتیب توجه به ضرورت ارزیابی مبتنی بر علم ماتریالیسم تاریخی، یعنی بررسی چگونگی تأثیر و کارکرد ایدئولوژی برای حفظ و کارکرد زیربنای نظام در مقاله وجود دارد. حتی سویه ی ایدئولوژیک در اسلام سیاسی همانجا وسیع تر شکافته می شود و گفته می شود: «درباره ی اسلام سیاسی نباید فراموش کرد که بسیاری از احکام اجتماعی [ایدئولوژیک] اسلام، برآمده از اسلام سیاسی هستند و تنها در اسلام سیاسی امکان به فعلیت درآمدن یافته اند؛ قوانین اسلام سیاسی در حوزه های قضایی، فرهنگی، اجتماعی و .. از این سنخ اند. ..».

با توجه به علم ماتریالیسم تاریخی، در مقاله تنها به توضیح ایدئولوژی حاکم بسنده نمی‌شود و درباره‌ی روابط تولیدی-اقتصادی یا زیربنایی نیز توضیح داده می‌شود: «از سوی دیگر اسلام به جز موارد بسیار پیش پا افتاده نظیر مسابقات و مزارعه و مضاربه و .. و نیز قوانین مربوط به صحت معاملات، در عرصه اقتصادی چیزی برای ارائه نداشت ..». به سخنی دیگر، همانجا به طور ضمنی اشاره می‌شود که در دوران اقتصاد در جامعه‌ی قبیله‌ای که در آن نظام برده‌داری خانگی در حال دگرگونی است و با ایجاد شدن اتحاد قبایل برپایی یک نظام برده‌داری- فئودالی در سرزمین‌های وسیعی تدارک می‌یابد، **هنوز روابط زیربنایی- اقتصادی ساده در جامعه‌ی قبیله‌ای برقرار است.** همانجا همچنین این نگرش ماتریالیسم تاریخی از «صدر اسلام»، به شرایط «اسلام سیاسی مدرن» منتقل می‌شود و اشاره می‌شود که «بنابراین، قاعدتاً زمانی که قرار باشد "اقتصاد اسلامی" [در دوران کنونی] برقرار شود، ناچار باید قوانین و سیاست‌های اقتصادی خود را از "خارج" اخذ نماید؛ منبع و مأخذ این سیاست‌ها، کاملاً بسته به منافع بلوک طبقاتی حاکمیت است که تلاش برای تقویت توازن قوا در آن بلوک به سود طبقات مترقی، نوک پیکان مبارزه حزب [توده ایران] قرار داشت.»

گرچه پیگیری اندیشه با سخن نویسنده‌ی مقاله ادامه نمی‌یابد، ولی با کمک گرفتن از زنده یاد کیانوری "اقتصاد اسلامی" به عنوان اقتصاد سیاسی نظام سرمایه‌داری برملا می‌شود. مقاله **نوک پیکان مبارزه‌ی حزب را علیه «اسلام سیاسی» و اقتصاد اسلامی آن، علیه ایدئولوژی طبقات حاکم که می‌کوشید خود را به ایدئولوژی حاکم در ایران بدل سازد، با نقل سخنان «زنده یاد کیانوری در مناظره با بهشتی»** نشان می‌دهد که «گفت که با این سیاست‌های اعلام شده از سوی حزب جمهوری اسلامی، سرمایه‌داری مجدداً مانند "گربه‌ی مرتضی علی" صحیح و سالم و چهار دست و پا باقی می‌ماند و خود را بازتولید خواهد کرد»، ولی از حربه «نوک پیکان مبارزه‌ی حزب توده ایران» برای نشان دادن حقانیت نبرد آن در آن دوره بهره گرفته نمی‌شود. خطری که اکنون نیز مردم میهن ما با بازتولید آن روبرو هستند، چنانچه گذار از دیکتاتوری با تغییرات زیربنایی برای گذار از نظام سرمایه‌داری همراه نباشد!

خواهیم دید که کمبود صراحت لازم در باره‌ی رابطه میان تغییرات در

روبنا و زیربنا در مقاله ی نویدنو، با پیامدهای سیاسی و برنامه‌ای در فعالیت ترویجی- تبلیغی حزب توده ایران همراه است. خواهیم دید که اکنون و قریب به چهل سال پس از سخنان زنده یاد کیانوری، دبیر اول کمیته ی مرکزی حزب توده ایران، بحث درباره ی زیربنای اقتصادی در ایران در نشریات حزبی به اقتصاد نئولیبرال محدود می ماند. خواهیم دید که بحثی درباره ی 'گربه مرتضی علی' در مقاله های نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران مطرح نیست، که زیربنای نظام سرمایه داری وابسته به اقتصاد امپریالیستی حاکم را در ایران تشکیل می‌دهد و مردم میهن ما باید از درون این «واقعیت- حقیقت» راه خروج انقلابی را بیابند. «واقعیت- حقیقت»ی که از کلیت رابطه ی ایدئولوژی «اسلام سیاسی به مفهوم امروزی» با نظام سرمایه داری کنونی ناشی می شود. راه خروج از بن‌بست و بحران ناشی از «کلیت» نظام حاکم، جز خنثی سازی وحدت ایدئولوژی و زیربنای کنونی نخواهد بود. خواهیم دید که بی توجهی به رابطه میان دو سوی ایدئولوژی اسلامی و زیربنای سرمایه داری در ایران با پیامدهای سیاسی و برنامه‌ای در فعالیت حزب توده ایران همراه است.

به سخنی دیگر، مقاله ی انتشار یافته در نویدنو «تعریفی زائیده از نگرش درک شده» را تشکیل نمی‌دهد که مبتنی باشد بر اصول علم ماتریالیسم تاریخی. مضمون نبرد طبقاتی را در دوران انقلاب بهمین و اکنون با شفافیت لازم نشان نمی دهد. مضمون نبرد طبقاتی در ایران برجسته نمی گردد. مبارزه علیه «اسلام سیاسی» به مثابه ی مبارزه با ایدئولوژی حاکم طبقات سلب مالکیت کننده از توده های مردم در نظام سرمایه داری مطرح نمی شود. درستی ارزیابی طبقاتی حزب توده ایران به اثبات رسانده نمی شود. کمک گرفتن از سخنان زنده یاد کیانوری به پلای برای تفهیم شرایط کنونی مورد بهره گیری قرار نمی‌گیرد که افشاگری علیه سرمایه داری وابسته به اقتصاد امپریالیستی می بوده است. نگرش مارکسیستی- توده‌ای کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران برای تفهیم شرایط کنونی مورد بهره گیری قرار نمی‌گیرد و برای نسل جوان توده‌ای و هواداران قابل درک نمی شود. نظرات کیانوی برای شکافتن نظرات انتقادی خود در مقاله به خدمت گرفته نمی شود.

برخورد انتقادی در مقاله به سیاست حزب توده ایران در مرحله انقلاب بهمین در سطح عام و غیرمشخص باقی می ماند. با ارایه 'چه باید

انجام می‌شد'' همراه نمی‌شود که به معنای ارایه پیشنهاد مشخص برای مبارزه روز آن دوران باشد که گویا می‌توانسته است معجزه پدیدار سازد و نکرده است! به سخنی دیگر، برخورد انتقادی در مقاله، جدل نظری میان دو برداشت را تقویت نمی‌کند با هدف آموزش و رشد کیفیت تجربه برای نبرد کنونی در ایران همراه باشد.

بررسی نظرات انتقادی در مقاله، مورد نظر این سطور نیست. بلکه نشان دادن این سویه وظیفه‌ی این سطور است که بی‌توجهی پیگیرانه به ضرورت نبرد میان تضادها در پدیده، در مورد مشخص بحث کنونی در حزب توده ایران و در نبرد طبقاتی جاری در لحظه‌ی تاریخی معین، شناخت «واقعیت- حقیقت» را به انحراف می‌کشاند. در مقاله، ما با یک بررسی مارکسیستی از «واقعیت- حقیقت» روبرو نیستیم که در آن سویه‌های تضاد در «صدر اسلام» و در «مفهوم مدرن» آن طرح شده باشد. و هر کدام در شرایط مشخص تاریخی آن مورد بررسی قرار گرفته باشد. تضادها در بررسی نظرها در حزب توده ایران نشان داده شده باشد، نبرد و جدل میان آنها قابل درک شده باشد. «کمبود» ادعایی در «فعالیت دمکراتیک» حزب توده ایران و «کم بها دادن به آزادی‌های دمکراتیک» در سطح انتزاعی تو خالی و درک نشده مطرح می‌شود. مقوله‌ی «اسلام سیاسی» نیز کماکان به مثابه‌ی انتزاعی تو خالی و لذا درک نشده کماکان بر روی میز قرار دارد!

**ما با یک «نگرش درک شده، تعریفی زائیده از نگرش درک شده» روبرو نیستیم، بلکه به توصیف ظاهر پدیده‌ای به نام «اسلام سیاسی» روبرو هستیم در «صدر اسلام» و در دوران کنونی. عجیب هم نیست که در مقاله‌های انتشار یافته در نامه مردم هیچ‌گاه رابطه میان «دیکتاتوری ولایی» و زیربنای سرمایه داری که دیکتاتوری حفظ آن را دنبال می‌کند، طرح نمی‌شود. سخنی درباره‌ی این رابطه یافت نمی‌شود و نمی‌توانیم بخوانیم و به طریق اولی آن را به مبارزان جوان بیاموزیم. برش میان سیاست تئوریک- ایدئولوژیک حزب توده ایران در دوران انقلاب بهمن و در دوران کنونی با چنین تضادی روبروست.**

قطع انتشار مجله دنیا، پایان دادن به بحث درون حزبی حتی به صورت راه باریکه‌ای که معرفت ایجاد شود و نمونه‌ی اخیر آن، کنار کشیدن رفیق جوان دیگری از همکاری در سطح تبادل نظر که سابقه‌ی چندین ساله نیز دارد و برای اولین بار نیست، و یا تحمل نکردن حضور توده‌ای‌ها در غرفه حزب، و نمونه‌های دیگر، پیامد چنین درک نشدن

مضمون رابطه میان تضاد ها برای رشد پدیده است. اهمیت درک این رابطه برای رشد مضمونی نبرد حزب توده ایران، حزب طبقه ی کارگر ایران در شرایط کنونی ولی انکارناپذیر است.

لئو کفلر در بخش هشتم و پایانی کتاب تاریخ و دیالکتیک که درک مضمون آن البته بدون آموختن بخشهای دیگر کتاب آسان نیست، مضمون «بررسی تاریخ [ی] را در مفهوم ماتریالیسم تاریخی» با توانایی بسیار توضیح می‌دهد و «وحدت دیالکتیکی ایدئولوژی و اقتصاد» را می‌آموزد. او با خاطر نشان ساختن اظهارنظرهای نادرست توسط «علم تاریخ بورژوایی» بی توجهی آن را به «روند بهم پیوسته - بهم تنیده تاریخ» نشان می‌دهد و آن را علت ناتوانی اندیشه در درک و توضیح پدیده می‌داند. به سخنی دیگر بی توجهی به رابطه میان تضاد ها در پدیده را علت نادرستی ارزیابی های اندیشه ی بورژوایی و غیردیالکتیکی متذکر می‌شود که به درنیافتن «کلیت» روند هستی می انجامد. او پیامد بی توجهی به «کلیت» را در روند تاریخی تغییر آن، علت اصلی ناتوانی اندیشه ی بورژوایی و اپورتونیستی می‌داند و می نویسد: «آیا مفهوم برداشت ماتریالیستی از تاریخ را انسان [باید] به مثابه ساختاری از لحظات و جنبه‌های در مقابل هم درک» کند؟ «به عبارت دیگر، آیا دو لحظه و جنبه اقتصاد و ایدئولوژی را باید دو لحظه و جنبه منفرد و متجزا و مقابل هم تصور کرد [یعنی برداشتی مکانیکی] و یا این دو در برداشت، وحدتی دیالکتیکی را تشکیل می‌دهند و به مثابه وحدتی پرتضاد فهمیده می‌شوند. آیا رابطه پرتضاد لحظه ها و جنبه‌ها چنین فهمیده می‌شود که آن‌ها با وجود تضادشان، جدایی ناپذیر هستند و از این رو نیز لحظات و جنبه‌هایی را تشکیل می‌دهند که در عملکردشان به یکدیگر مربوط و وابسته و بهم تنیده هستند و وحدت قانونمند- ضروری ای را تشکیل می‌دهند؛ و یا آن دو به مثابه عواملی ارزیابی می‌شوند که [به طور مکانیکی] تنها در سطح خارجی با یکدیگر در تماس قرار دارند و می‌توان تأثیر آن‌ها را بر یکدیگر آن طور پنداشت که سنگ پرت شده و در حال حرکت بر روی آب آرام تأثیر می‌گذارد»؟

برچنین زمینه تئوریک- فلسفی است که بحث میان توده‌ای ها درباره ضرورت حضورِ مواضعِ راست و چپ در حزب باید درک شود. نظرات راست و چپ در حزب توده ایران پیش شرط رشد اندیشه ی انقلابی برای تغییر شرایط است. حذف هر یک از دو سوی اندیشه در کارکرد نظری- تئوریک و سیاسی به وضعی می‌انجامد که آن را با نازل بودن سطح آگاهی علمی،



به کنار شط نبرد طبقاتی در جامعه رانده شدن و با ضعف تناسب قوا روبرو می سازد! به این وضع اسفناک باید پایان داد. با امید به آنکه رفیق مهربانی که دو سال پیش با گرفتن لقمه ی نان و پنیر در غرفه حزب، مهربانی خواهرانه اش را نشان داد و زیر فشار قطع امکان گفتگو میان توده ای ها امسال پاسخ سلام را هم نداد، بتواند باری دیگر مهربانانه لقمه ای برای توده ای ها بگیرد.

\* بازگشت به

آثار زنده یاد احسان طبری و مطالعه ی مجدد بخشهایی از کتاب لئو کفلر برای نگارش  
این سطور، یک بار دیگر این نکته را در ذهن بیدار نمود که باید هرچه زودتر ترجمه کتاب  
کفلر را با ویرایشی جدید به صورت کتاب انتشار یابد؛ که باید به عنوان انتشارات حزب توده ایران عملی گردد.